روش شناسی تفسیر قرآن کریم

ضرورت و امکان روشمند ساختن تفسیر قرآن کریم و چگونگی ارایه یک روش تفسیری دارای قواعد و سیستم و تفکیک آن از سلایق و ذوقیات اشخاص، و تبیین مؤلفه های روش صحیح تفسیری، روش تفسیری و زبان قرآن و چآسیب شناسی روش های تفسیری، شرایط دست یابی به یک روش علمی و هدفمند و رهیافت های مختلف در تفسیر و روش های تفسیر قرآن کریم از مسایل و موضوعات مهمی اند که هر محقق و تلاش گر عرصه معارف و علوم و تفسیر قرآن کریم شایق و راغب به آگاهی یابی از آنهاست. «کتاب روش» به منظور طرح دیدگاه های مختلف از اندیشمندان ا

دو تن از استادان و محققان علوم و تفسیر قرآن کریم جناب حجة الاسلام و المسلمین محمود رجبی و جناب حجة الاسلام و المسلمین علی اکبر بابایی به گفتگو نشسته است. آنچه در زیر می آید حاصل مناظره و گفتگوی چندین ساعته این دو استاد در محور و موضوعات فوق می باشد که تقدیم می گردد.

کتاب روش:

ضمن تقدیر و تشکر از حضور استاد محمود رجبی و استاد علی اکبر بابایی در این گفت وگو؛ مقوله مهم و پر دامنه «روش های تفسیر» را به بحث می گذاریم. درباره روش تفسیر قرآن کریم ـ به خصوص در سال های اخیر ـ گفت وگوهای زیادی مطرح بوده و گاه دیدگاه های متغایر و حتی متضادی بیان شده است مبنی بر این که آیا اساساً چیزی به نام روش تفسیر، قابل بحث و گفت وگو است یا نه. با توجه به این مباحث به نظر شما آیا اساساً برای تفسیر قرآن، امکان پیشنهاد یک روش وجود دارد؟

رجبی:

واژه تفسیر ممکن است کاربردهای مختلفی داشته باشد که اگر بخواهیم وارد این کاربردهای مختلف بشویم، در قالب این میزگرد نمی گنجد؛ لیکن فعلاً توافق می کنیم بر این که مقصود ما از «روش تفسیر»، در واقع شیوه ای است که مفسران برای فهم مراد خداوند از آیات قرآنی در نظر گرفته و به کار برده اند. حال این بحث مطرح است که آیا با چنین معنایی، می شود روش خاصی را ارائه کرد، یا این که نه اصولاً فهم و پی بردن به مراد خداوند ـ چنانچه عده ای گفته اند ـ شیوه معینی ندارد و طبق سلیقه افراد بوده و امری است ذوقی و افراد مختلف نسبت به ذوق و سلیقه و مهارت خودشان، روشی را انتخاب یا ابداع می کنند.

باید توجه کنیم که روش تفسیر قرآن، امری است که از دیرباز وجود داشته و مورد استفاده دانشمندان قرآن پژوه بوده است.

اگر ما درباره روش تفسیر قرآن و تعریف آن یا تعیین ضوابط و قواعد آن بحث می کنیم، در واقع در مقام تدوین و تنظیم هستیم؛ مانند منطق که روش فکر کردن است و تدوین علم منطق به معنای این نیست که خودمان قواعدی برای تفکر جعل و وضع کنیم. مکانیزمی برای تفکر وجود دارد و کسانی که علم منطق را تدوین کرده اند، آن مکانیزم را تدوین، سازماندهی و تنقیح کرده اند و دانشی به نام «علم منطق» به وجود آمده است.

باید به این نکته توجه شود که قرآن مجید، کتابی است بر اساس یک نظم بیانی خاص و هر جا نظمی وجود داشته باشد، روشی هم خواهد بود. ما معتقد به فصاحت و بلاغت خارق العاده قرآنیم؛ معنای این اعتقاد آن است که قرآن کریم، مانند شیوه معمول عقلا برای بیان مقاصد خود، دقیق ترین و رساترین واژه ها و عبارات را به کار گرفته است؛ لذا برای فهم این کتاب، روش دقیق و معینی وجود دارد که در سایر کتاب ها هم می توانیم این روش را به کار ببریم، ولی چون قرآن از دقّت، شفافیت، فصاحت و بلاغت خارق العاده ای برخوردار است، به کارگیری آن روش در قرآن، خیلی دقیق تر و معین تر از سایر متون است.

به اعتقاد ما روش بیانی و انتقال مفاهیم قرآن، روشی است که همه عقلا در گفت وگوهای خود به کار می گیرند، ولی در سایر موارد، احتمال اشتباه گوینده، دقیق نبودن واژه ها و عبارات و... وجود دارد. در بحث های اصولی می گویند اگر دلیلی بر آن نداشتیم، آن احتمالات را نادیده می گیریم و اصل را بر عدمشان می گذاریم. در خصوص قرآن این احتمالات هم به طور کلی منتفی است؛ یعنی نمی شود گفت در به کارگیری قالب های زبانی یا مفاد و واژه های قرآنی ـ نعوذ بالله ـ خطایی رخ داده یا کم دقتی شده است.

نتیجتاً به این می رسیم که خداوند در مقام بیان قرآن، همان اصولی را که انسان ها در گفت وگوهای خود به کار می گیرند، به کار گرفته است؛ لذا اگر آن اصول را مورد توجه قرار دهیم، به خوبی می توانیم به مقصود خداوند نایل شویم. ما معتقدیم که قرآن نه تنها روش خاص و معینی برای خود دارد، بلکه این روش در مقایسه با سایر متون و منابع دیگر، دقیق تر، معین تر و بدون هیچ انحراف و لغزشی، قابل به کارگیری است.

بنابراین، وقتی می گوییم که می شود روشی برای تفسیر قرآن پیشنهاد کرد، به این معنی نیست که خودمان روشی را بسازیم و بگوییم این روش پیشنهادی ماست. یا صرفاً ذوق و سلیقه خاص دانشمندان را منظور کنیم؛ بلکه «روش» مورد نظر ما، شیوه ای است که حتی پیش از نزول قرآن در سرشت انسان نهاده شده است و به تعبیری دیگر، این روش از زندگی اجتماعی و پایه های مناسبات و ارتباطات بیانی انسان اخذ شده است. اگر ما از ارائه و تدوین روشی سخن می گوییم، مراد کشف، تنظیم، تدقیق، تنقیح و ساماندهی این شیوه است، نه ابداع و ایجاد؛ پس روشی وجود دارد و این روش تابع سلیقه نیست و کشفی است نه ابداعی. اما روش های مختلفی که به کار گرفته شده است، به این جهت است که مفسران گاهی عناصر مختلفی را لحاظ می کنند و برای آن عنوان خاص روشی می گذارند.

استاد حجة الاسلام و المسلمین محمود رجبی معاون پژوهشی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی قدس سره و رییس گروه علوم اجتماعی پژوهشکده حوزه و دانشگاه و استاد دروس علوم قرآن، تفسیر و مبانی، اعجاز قرآن، روش تفسیر و تفسیر موضوعی است که سال های زیادی در مراکز تخصصی حوزه علمیه قم و دانشگاه های تهران به تدریس پرداختند، استاد رجبی در کنار تدریس دروس تفسیر و علوم قرآنی و مباحث روش شناختی قرآن کریم دروس علوم اجتماعی را نیز در مراکز آموزش عالی و حوزه تدریس نموده اند. ایشان علاوه بر تدریس و مدیریت های آموزشی و پژوهشی در عرصه پژوهش و تحقیق نیز طرح های تحقیقاتی ارزشمندی را اجرا و به جامعه علمی کشور ارائه داده اند.

علاوه بر آثار مکتوب و طرح های تحقیقاتی به اجرا درآمده در ده ها پایان نامه و رساله های علمی و طرح های تحقیقاتی به عنوان استاد راهنما، مشاور و ناظر همکاری و حضور داشتند و 17 اثر تألیف و ترجمه در زمینه علوم و تفسیر و معارف قرآنی و جامعه شناسی به صورت کتاب و 20 مقاله نیز تألیف و ترجمه نموده اند و 6 جایزه و لوح تقدیر در عرصه پژوهش و تألیف را تا کنون دریافت کرده اند.

کتاب روش:

آقای بابایی! با توجه به بیان آقای رجبی، اساساً خود «روش»، با کوتاه ترین و روشن ترین بیان، چه تعریفی دارد؟

بابایی:

هر کار هدفمندی ـ چه تفسیر و چه غیر آن ـ برای رسیدن به هدف، نیازمند روشی است. قاعدتاً کسی که به تفسیر قرآن می پردازد، هدفش رسیدن به معنا و مقصود قرآن است؛ یعنی پیش فرض ما این است که خداوند متعال، کتابی را فرستاده و می خواهد معارف و احکامی را به انسان ها القا کند. ما برای پی بردن به معانی و مقاصد خداوند متعال، نیازمند تفسیر می باشیم؛ پس هدف مفسر رسیدن به معنا و مقصود آیات کریمه است و هر کار هدفمندی برای نیل به هدف، روش مخصوص خود را دارد؛ تفسیر قرآن نیز همین طور است. وظیفه ما این است که دقت و تأمل کنیم تا آن روش صحیح را بشناسیم.

اما تعریف خود روش: اولاً، «روش» اسم مصدر است از «رفتن». چون هر روشی، رونده ای می خواهد، ما باید تعریف روش تفسیری را با اضافه به مفسّر بیان کنیم؛ در نتیجه، روش تفسیری هر مفسری، راهی است که آن مفسر برای آشکار کردن معنا و مقصود قرآن پیش می گیرد. افراد هم مختلف اند؛ بعضی به کمک خود آیات قرآنی، سعی می کنند به معنا و مقصود قرآن برسند که همان روش «تفسیر قرآن به قرآن» است، برخی، از روایات کمک می گیرند که روش «تفسیر قرآن با روایت» است، بعضی دیگر با تحلیل های ادبی، لغات و قواعد ادبی تفسیر می کنند که روش «تفسیر ادبی» و به تعبیری دیگر، روش «تفسیر ادبی ـ اجتهادی» است.

راهی که هر مفسر پیش می گیرد، اگر متناسب با هدف باشد، آن روش صحیح، در غیر این صورت روش ناصحیح است. ملاک صحت و عدم صحت روش را در بحث های آتی بیشتر توضیح خواهم داد.

حجة الاسلام و المسلمین علی اکبر بابایی از دانش آموختگان مؤسسه در راه حق و رشته تخصصی تفسیر و علوم قرآن در بنیاد فرهنگی باقرالعلوم و عضو پژوهشکده حوزه و دانشگاه ـ گروه تفسیر و علوم قرآن ـ می باشند

استاد بابایی از مدرسان دروس تفسیر و علوم قرآنی در حوزه علمیه قم و مؤسسه پژوهشی و آموزشی امام خمینی1 و صاحب آثاری در روش شناسی تفسیر قرآن و مکاتب تفسیر می باشند و در 30 پایان نامه کارشناسی ارشد و دکترا به عنوان استاد راهنما، مشاور بوده است از استاد تاکنون هشت اثر به صورت کتاب و مقالات منتشر شده است.

کتاب روش:

قهراً در هر روشی، عناصر و مولفه هایی مدنظر قرار می گیرد. اگر بخواهیم بین روش های مقبول و غیر مقبول تفسیری، تمایز قائل شویم، باید به همین عناصر توجه کنیم. آن عناصر اصلی و متمایز کننده روش تفسیر مقبول از غیر مقبول، یا به اصطلاح «تفسیر به رأی» کدامند؟

حجة الاسلام و المسلمین علی اکبر بابایی از دانش آموختگان مؤسسه در راه حق و رشته تخصصی تفسیر و علوم قرآن در بنیاد فرهنگی باقرالعلوم و عضو پژوهشکده حوزه و دانشگاه ـ گروه تفسیر و علوم قرآن ـ می باشند.

استاد بابایی از مدرسان دروس تفسیر و علوم قرآنی در حوزه علمیه قم و مؤسسه پژوهشی و آموزش امام خمینی قدس سره و صاحب آثاری در روش شناسی تفسیر قرآن و مکاتب تفسیر می باشند و در 30 پایان نامه کارشناسی ارشد و دکترا به عنوان استاد راهنما، مشاور بوده است و اثر تاکنون از استاد به صورت کتاب و مقالات منتشر شده است.

بابایی:

برای تشخیص ملاک مقبولیت روش ها و این که کدام روش ما را به هدف می رساند، باید ببینیم متن مورد تفسیر ما به چه زبانی سخن گفته است. اگر بگوییم، به زبان مردم است، قاعدتاً باید ببینیم مردم در محاورات و گفت وگوهایشان برای فهم منظور گوینده یا نویسنده، چه معیارهایی را مدّ نظر قرار می دهند، تا همان معیارها را در فهم قرآن هم لحاظ کنیم. ولی اگر بگوییم، قرآن به زبان مردم نیست، بلکه زبان ویژه ای دارد، باید ببینیم متناسب با آن زبان، چه معیارهایی را باید مدّ نظر قرار دهیم.

البته، بنابر آنچه مورد اتفاق است، قرآن کریم کلامی است فوق کلام بشر و از جهت عمق و مراتب معانی، بسیار عمیق و گسترده است. از این جهت با کتاب های دیگر، تفاوت فراوانی دارد.

بر حسب روایات و اتفاق همه علمای اسلام، قرآن، ظاهر و باطنی دارد. مقصود خدا فقط معنای قابل فهم از ظاهر قرآن نیست؛ بلکه در همین اراده معنای ظاهر، معانی دیگر هم مورد نظر است که از دسترس فهم عموم خارج بوده و بسا رمز و راز خاصی داشته است که پیامبر اکرم (ص) و ائمه هدی علیه السلام می توانند آن ها را دریابند.

وجود ظاهر و باطن در قرآن کریم، یکی از اصول موضوعه است. در ظاهر قرآن، خداوند با زبان مردم سخن گفته است؛ لذا در فهم قرآن نیز اصول و معیارهای زبان مردم مدّ نظر خواهند بود. آنها که معتقدند قرآن در این سطح ظاهری، زبان ویژه ای دارد، باید روشی متناسب آن ارائه کنند.

مثلاً در زبان معمول مردم، ابتدا از کلمات، معنای حقیقی منظور می شود و از معانی مجازی، صرف نظر می گردد. اگر احیاناً معنای مجازی، مورد نظر گوینده باشد، حتماً قرینه ای ـ لفظی یا غیر لفظی ـ برای آن می آورد. اگر خواننده یک متن معمولی، قرینه ای برای معنای مجازی نیابد، بنا را بر معنای حقیقی می گذارد. این اصل در علم اصول فقه تحت عنوان «اصالة الحقیقة» بیان شده است. بنابراین منطق، اگر در آیات قرآن، قرینه ای بر معنای خاص مجازی باشد، آن معنای مجازی اخذ می شود؛ اما اگر قرینه ای نباشد، معنای حقیقی، پذیرفته خواهد شد و اخذ معانی عرفانی، فلسفی و... بدون قرینه، خلاف اصل عقلایی فوق الذکر خواهد بود.

اصل «اصالة الحقیقة»، یک مثال است از اصول فراوانی که در محاورات عموم مردم به کار گرفته می شود. ما مجموعه این اصول را تحت عنوان «قواعد تفسیر» در کتاب «روش شناسی تفسیر قرآن» ضمن هفت قاعده، بیان کرده ایم و از نظر ما برای روش مقبول و نیل مفسر به مقصود قرآن و کاهش خطاهای تفسیری، رعایت این قواعد، الزامی است؛ هر چند نیل به مقصود و معانی قرآن، نسبی است و شاید نیل کامل ممکن نباشد.

روش صحیح تفسیر، اصول و معیارهایی دارد؛ مانند ظهورگیری از مطلقات قرآن پس از فحص از قیدهای آن. مردم در محاورات روزمره یا نوشته های خود، گاهی به سبب مصلحت هایی، مطالب خود را ابتدا به صورت مطلق بیان می کنند و بعداً در جایگاه های مختلف، بر حسب نیاز و اقتضای شرایط، قیدهایی را بر بیان مطلق خود می آورند. انسان ها در چنین موقعیت هایی برای درک تطور گفتار یا نوشتاری، این قاعده را رعایت می کنند که ابتدا قیدها و قرینه های مسئله را جست وجو می کنند. بدون تفحص و جست و جوی قیود و قرائن، از کلام یا نوشتار کسی ظهورگیری نمی کنند و تنها پس از فحص و اطمینان به فقدان قیود، اطلاق مسئله را مراد گوینده یا نویسنده تلقی می کنند.

برای رسیدن به معنای واقعی قرآن، اصول و معیارهایی وجود دارد؛ از جمله این که در متن قرآن کریم نیز مطلقاتی هست. در روش صحیح تفسیری که مفسّر در پی رسیدن به مراد خداوند و معانی مورد نظر قرآن است، قیود و قراین این مطلق ها، تماماً بررسی، فحص و جست و جو می شود و مطلقات در کنار قیدها و قرینه ها معنا می یابد. تنها در صورتی به اطلاق قرآن تمسک می گردد که پس از فحص و جست وجو قرینه و قیدی یافت نشود.

کتاب روش:

یکی از مباحث در تفسیر قرآن تفسیر به رأی است به نظر شما تفسیر به رأی صرفاً یک انحراف روشی است، یا یک جریان تاریخی بوده است؟

رجبی:

وقتی می گوییم گونه ای از تفسیر، تفسیر به رأی می باشد، نباید بپنداریم که کتابی هم به نام تفسیر به رأی باشد. به تعبیر قرآن کریم «و اما الذین فی قلوبهم ضیغٌ فیتّبعون ما تشابه مِنْه»؛ حتی کسی که تفسیر به رأی می کند، دنبال چیزی می رود که برای اهدافش، سودمند باشد. برای پاسخ دقیق به پرسش شما باید بررسی کنیم که آیا کسانی قرآن را بر اساس اهداف خاص خود تفسیر کرده و با علم به این که معنای قرآن چنان نیست، آیات را ابزار هدف خود قرار داده اند؟ یا خیر؟

بنا بر روایات فراوان نهی از تفسیر به رأی و اشاره آیه فوق، بیماردلانی بوده اند که با تأویل برای فتنه انگیزی، تفسیر به رأی کرده اند و لحن تند روایات بر وجود چنین جریانی دلالت دارد.

کتاب روش:

آیا روش های غیر مقبول، منحصر در «تفسیر به رأی» است یا روش های غیر مقبول دیگری هم وجود دارد؟

بابایی:

روش های غیر مقبول منحصر در تفسیر به رأی نیست. البته تفسیر به رأی قطعاً جزو روش های غیر مقبول است؛ زیرا هدف کسی که تفسیر به رأی می کند، کشف مراد خداوند نیست؛ ولی ممکن است مفسّرانی باشند که هدفشان صحیح باشد و واقعاً دنبال کشف معنا و مقصود خداوند در آیات باشند؛ لیکن در شناخت روش صحیح تفسیری، دچار خطا شوند، یا روش تفسیری ناقصی را اتخاذ نمایند.

مثلاً یکی از قواعد تفسیری، توجه به همه قرائن می باشد. هنگامی که می خواهیم عبارتی از قرآن را معنا کنیم، باید تمام قراین آن را کاملاً تفحص کنیم و قرائن متصل و منفصل آن را به دست آوریم و آن عبارت را با مجموعه قرائن آن ملاحظه کنیم تا دریابیم که آن عبارت به چه معنایی دلالت دارد. در این صورت آن معنا را می توانیم مراد خداوند متعال تلقی کنیم. ولی ممکن است مفسّری به این قاعده توجه نداشته باشد و موقع اخذ معنا از قرآن، قرائن آن را درنیابد و در نتیجه به معنای واقعی آیه نایل نشود و از کشف مراد الهی محروم شده، از تفسیر درست آیه بازماند.

یکی دیگر از قواعد تفسیری این است که مفسر باید تفسیر خود را به دلایل علمی و قطعی مستند نماید. اگر به دلایل ظنی هم استناد بکند باید چنان باشد که عقلا چنان ظنیاتی را معتبر شمارند و بدان اعتماد کنند. ولی ممکن است مفسری به این قاعده مهم توجه نداشته باشد و در تفسیر خود به اخبار ضعیف نیز استناد نماید. مآلاً تفسیری که به اخبار ضعیف اتکا نماید، به هدف واقعی تفسیر که کشف مقصود خداوند است، نخواهد رسید.

در نهایت می توانیم بگوییم که گونه ای تفسیر، تفسیر به رأی است که تفسیری کاملاً غلط است و در هدف، با تفسیر مقبول فرق دارد. گونه دیگری از تفسیر، تفسیرهای ناقص است که روش آنها غیر مقبول است؛ چون روش آنها ناقص است، لذا ممکن است گاهی به معنای واقعی برسد و گاهی ممکن است به معنای واقعی نرسد. روش های مختلفی که در مقابل روش مقبول مطرح می شوند، همه این نقیصه را دارند.

کتاب روش:

قرآن کریم، در حقیقت تنزیل حقیقتی قدسی است و در این فرایند، دو عامل زبانی و زمانی، محدوده ای است که این تنزیل را تحت تأثیر قرار می دهد.

در زبان شناسی این امر مسلّم و پذیرفته شده ای است که زبان امر ثابتی نیست بلکه موجودی زنده است که در گستره زمان، تغییر می کند. قرآن نیز از جنس زبان است. علاوه بر آن زمان زیادی از زمان نزول وحی سپری شده است و اقوام مختلفی با افکار متفاوت در دوره های مختلف تاریخی برای استفاده از وحی شیوه هایی را اتخاذ کرده اند؛ در حالی که حتی لحن و سیاق زبان وحی، خود تعیین گر برخی مفاهیم است که در تفسیر باید به آن ها توجه شود. این عوامل زبان شناختی و تاریخی، چه رویکردهایی را در روش های تفسیر به دنبال داشته و در روش های تفسیری که مفسران مختلفی پی گرفته اند، چه تأثیراتی گذاشته است؟

رجبی:

ابتدا اجازه بفرمایید چند نکته در تکمیل فرمایش آقای بابایی عرض کنم. درباره این که روش بدون رونده داریم یا نه، عرض کردم که «روش» کاربردهای مختلفی دارد. ممکن است از مجموع روش هایی که مفسران به عنوان رونده این مسیر ـ به تعبیر آقای بابایی ـ به کار گرفته اند، یک مفهوم انتزاعی بگیریم و آنها را به عنوان قواعدی که مفسران برای پی بردن به مراد خداوند اتخاذ کرده اند، لحاظ کنیم و آن را «روش تفسیری» بنامیم. این مفهوم «روش» مفهومی انتزاعی است و مصادیق آن قواعد، ممکن است مختلف گردد یا میزان به کارگیری آن ها متفاوت باشد. برجسته کردن و تکیه بیشتر بر یکی از آن ها در برابر دیگری، ممکن است مختلف باشد؛ اما به هر حال این مفهوم انتزاعی را می توانیم بگیریم و این دیگر مقید به رونده ای خاص یا مفسری خاص نیست. این یک کاربرد از «روش» است، لذا گفتیم روش تفسیر به طور مطلق.

کاربرد دیگر «روش» همان است که آقای بابایی فرمودند و در واقع روش تفسیری مفسران است. هر یک از مفسران یا هر نحله از مفسران، روش ویژه ای داشته اند؛ مانند تفسیر قرآن به قرآن، تفسیر قرآن به حدیث، تفسیر ادبی و...

کاربرد سوم روش تفسیر ـ همان طور که در بیان ایشان بود ـ روش صحیح تفسیر قرآن است. وقتی هدف مشخص شد، برای رسیدن به هر هدفی، در متن واقع یک روش وجود دارد و آن همان روشی است که می گوییم «روش صحیح». این کاربرد، باز مقید به رونده خاصی نیست. مقصود این است که وقتی آن هدف را با این مبداً می سنجیم، روش خاصی مشخص می شود. در فهم متون، قواعد خاص و سیر خاصی داریم که بدان «روش صحیح» تفسیر اطلاق می کنیم.

نکته دیگری که نیازمند توضیح بیشتر است این است که روش های غیر مقبول چیست. آقای بابایی به خوبی روشن کردند که یکی از روش های غیر مقبول آن است که هدف آن نامقبول باشد. هدف مقبول ما در تفسیر قرآن، کشف مراد خداوند است. اما این نکته جای تذکر دارد که ممکن است برخی اساساً قائل به هدف نیستند؛ چنان که بعضی از هرمنوتیست ها معتقدند که اصلاً هدفی وجود ندارد. به اعتقاد آن ها، در فهم متن، دنبال کشف هدف نیستیم و کشف مراد مؤلف را نمی جوییم؛ بلکه ما در پی خلق معنا هستیم.

این نوع نگاه به تفسیر که اصل هدف را منکر است، جزو روش های غیر مقبول است؛ زیرا ما طبق بینش صحیح خود، اصل کشف مراد خداوند را در روش صحیح تفسیر، ضروری می دانیم. گاهی با پذیرش این که هدف، کشف مراد است، ممکن است در خود این هدف تفاوت هایی باشد که موجب تغییر و عدول از روش صحیح گردد. گاهی هم ممکن است در تکیه به برخی قواعد، افراط یا تفریط شود؛ مثلاً اگر بیان معتبری در تفسیر آیات از حضرات معصومان علیه السلام با طریق معتبر برسد، باید در تفسیر، مورد توجه قرار گیرد. شاید هیچ مفسری از شیعه و سنی، پیدا نشود که حدیث معتبری از پیامبر اکرم (ص) را درباره آیه ای نپذیرد.

اصل پذیرش حدیث معتبر، مورد توافق است؛ اما ممکن است کسی در این مسیر افراط نماید و تنها راه فهم مراد خداوند را منحصر به روایات کند و هیچ راه واصل دیگری را نپذیرد. این نمونه ای از افراط در اتخاذ یک قاعده است. تفاسیر صورت های مختلفی پیدا کرده و تفسیر ادبی، فلسفی، عرفانی و... پدید آمده است. مثلاً قاعده ای بوده است که در تفسیر، اصول عقلی را باید به عنوان قرینه لُبّی کلام مورد توجه قرار داد تا فهم درستی حاصل آید؛ لیکن برخی در این امر افراط کرده، تفسیرهایی کرده اند که صرفاً بحث هایی نظری و غیر قطعی است و نهایتاً به اختلاف آراء انجامیده است؛ زیرا یک قاعده که باید به صورتی متعادل به کار گرفته می شد، با افراط به عنوان مبنایی اصلی برای تفسیر اتخاذ می شود.

برخی نیز بالعکس معتقد بودند که به هیچ وجه نباید از اصول عقلی بهره گرفت. در بهره گیری از روایات نیز چنین شده است و برخی برآن شده اند که نباید در تفسیر از روایات استفاده کرد. این ها نمونه های تفسیر نامقبول است که در واقع روش ناقص است.

شکل دیگر تفسیر غیر مقبول به اتخاذ مبانی تفسیری مربوط می شود. اگر کسی مبنای غلط و نادرستی را در تفسیر برگزیند، آن مبنای نادرست، تبعاتی را در پی خواهد داشت که منجر به روش تفسیری نامقبول خواهد شد.

گاهی مبنای اولی درست است؛ لیکن مفسّر در به کارگیری قاعده، مرتکب خطا می شود. به هر حال روش های تفسیری نامقبول، گوناگون است. تفاوت اساسی تفسیر به رأی با دیگر روش های نامقبول، انحراف آگاهانه از روش صحیح تفسیری می باشد. البته می توان معنای تفسیر به رأی را عام لحاظ کرد؛ ولی آنچه در روایات نکوهش شده و بدان وعده عذاب داده شده، این شیوه خاص تفسیری است که آگاهانه از روش صحیح، عدول گردیده است یا بدون عذر، مبادی و مقدماتی را اتخاذ کرده است که به روش نامقبول منجر شده است یا در سیر خود روش، یا شناخت روش صحیح، یا در به کارگیری روش، عامدانه و آگاهانه انحراف رخ داده است. اینها همه مصداق تفسیر به رأیی است که معصومان علیه السلام فرموده اند: «ما آمن بی من فسّر کلامی برأیه» یا «من فسّر القرآن برأیه فلیتبوّء مقعده من النار». تفسیر به رأی، از سوی معصومان علیه السلام نشانه بی ایمانی تلقی شده است؛ زیرا تخلف آگاهانه از مقدمات، یا شناخت روش، یا اعمال روش، نشانه غرض ورزی و عدول از هدف صحیح تفسیر است.

اما بحث ملاحظات زبان شناختی و ملاحظات تاریخی در فهم و تفسیر قرآن؛ بدیهی است که هم ملاحظات زبان شناختی و هم بحث های تاریخی در فهم و تفسیر قرآن، بسیار مهم است و بی اعتنایی بدانها روش تفسیر را دچار خطا و انحراف خواهد کرد؛ زیرا متن قرآن کریم، متنی است که در همین قالب های زبانی ارائه شده است؛ چه به لحاظ مواد و ریشه های لغات و واژه ها و چه به لحاظ ساختار دستوری و قواعد آن. پیش تر تأکید کردیم که خداوند متعال، در قرآن کریم همان روش عقلایی گفت و گوی متداول مردم را به کار گرفته است. انسان ها نیز در شیوه گفتاری خود، مسائل زبان شناسی را مدّنظر قرار می دهند؛ پس طبعاً در روش تفسیر نیز باید بدانها توجه کنیم. با توجه به اهمیت فراوان مسائل زبان شناختی، یکی از قواعد روش تفسیر درست و مقبول این است که باید در فهم آیات قرآنی، معانی واژه ها را در همان مقطع زمانی نزول در نظر بگیریم. اگر مانند برخی هرمنوتیست ها بگوییم واژه ها خود معنایی ندارند و به اصطلاح آبستن معنایی نیستند تا ما معنایی از متن کشف کنیم، بلکه واژه ها گرسنه معنایند و ما معنا را خود ایجاد می کنیم؛ با این نگرش، در واقع نقش مباحث زبان شناختی و تاریخی را انکار می کنیم و نتیجه چنین دیدگاهی در روش تفسیر آن است که به معانی واژه ها در زبان عربی و زمان نزول توجهی نکنیم. با این توضیح تأثیر به سزای مباحث زبان شناختی و مباحث تاریخی روشن می شود ؛ یعنی باید واژه ها را به لحاظ ریشه و ماده آن، به لحاظ قالب های مفردات و به لحاظ قالب های ترکیبی کلمات مورد توجه قرار دهیم و در تفسیر آیه به آیه قرآن، آن را در نظر داشته باشیم.

در باب ملاحظات تاریخی، مفسر باید فرهنگ زمان نزول، آداب و رسوم جامعه آن روزگار و حوادث و جریانات تاریخی را مدنظر داشته باشد؛ زیرا برخی از آیات ناظر به آنهاست و آن را نفی یا تأیید یا حتی تصحیح می کند. البته صرف توجه به این ملاحظات تاریخی کافی نیست و غفلت از موارد دیگر موجب گمراهی و تفسیر نادرست می شود. باید تعبیرات و قراین موجود در خود آیه را در نظر داشت و سازگار با بیان قرآنی، به ملاحظات تاریخی توجه کرد. برخی با غفلت از این مسئله، وقتی به عنصری تاریخی یا پدیده ای فرهنگی می رسند، آیه را صرفاً در پرتو آن معنا می کنند و از ملاحظات زبان شناختی غفلت می ورزند. مفسر مجاز نیست بر اساس اطلاعات تاریخی، تفسیری از آیه بکند که با واژگان قرآنی زمان نزول سازگار نباشد یا با قواعد مسلم ادبیات عربی متناقض باشد. آگاهی های تاریخی در صورت استفاده درست، برای تفسیر ضروری است و بسا به ظرایفی در آیات متنبه کند که در آیه مورد نظر است؛ لذا جنبه های تاریخی، فرهنگ شناختی و حتی جغرافیایی ظریفی در آیات هست که ملاحظات تاریخی را می طلبد.

توجه به نکات زبان شناختی و زبان زمان نزول، موجب می شود که تطوّر واژه ها و زبان را در طول زمان در نظر داشته و معانی جدید را مبنای تفسیر قرار ندهیم. با توجه به این که زبان عربی، به ویژه در منطقه نزول قرآن، با فرهنگ های دیگر تعامل و ارتباط داشته، احیاناً واژه هایی از فرهنگ های دیگر وارد آن شده و جزء زبان عربی گردیده است. بسا این واژه های دخیل دقیقاً همان کاربرد زبان مبدأ را در استعمال قرآنی حفظ کرده باشد. اگر زبان اصلی این واژه دخیل را به دقت بفهمیم، بهتر می توانیم به مقصود قرآن پی ببریم.

واژه های دخیل، اولاً باید مورد توجه و شناسایی قرار گیرد؛ ثانیاً میزان جا افتادن آن در زبان عربی آن زمان مشخص شود که آیا در آن دوره، این واژه در زبان عربی جا افتاده بود، یا هنوز واژه ای بیگانه بوده که مقصود را با قراین می فهمیدند. در بحث واژه های دخیل، نکات دقیقی هست که باید به آنها توجه شود.

خلاصه این که در روش تفسیری، هم ملاحظات زبان شناختی و هم ملاحظات تاریخی اهمیت دارد؛ لیکن مسائل زبان شناختی به طور مطلق در همه آیات دخالت دارد، اما مسائل تاریخی در آیات خاص. رویه دیگر ملاحظات تاریخی، توجه به واژگان قرآنی با معیار قرار دادن زبان عربی آن دوره از تاریخ است.

نحوه رویکرد مفسران به این ملاحظات و احیاناً افراط و تفریط در آن، روش تفسیری آنها را تحت تأثیر قرار می دهد؛

وجود بیان سمبلیک، وجود بیان رمزی، وجود استعارات و سایر موارد زبان شناختی، با توجه به نحوه اتخاذ مبنا، تفاوت های روشی را در پی خواهد داشت که مآلاً تفسیر را دگرگون خواهد کرد.

کتاب روش:

آقای بابایی، در بیان قبلی خود بر قواعد تفسیری تأکید داشتید که رعایت آن ها ملاک و معیار مقبول بودن یا ناقص بودن روش تفسیری تلقی می شود. بفرمایید مهم ترین این قواعد کدامند؟

بابایی:

پیش از پاسخ به این پرسش، اجازه دهید دو نکته را درباره عوامل زبان شناختی و تاریخی متذکر شوم.

چنان که قبلاً توضیح دادم، ابتدا باید مشخص کنیم که آیا قرآن به زبان مردم است یا زبان ویژه ای دارد. اگر قرآن به زبان مردم است، قاعدتاً باید در روش تفسیری، اصول عقلایی محاوره ملاحظه شود. اما اگر کسی معتقد باشد قرآن زبان ویژه ای دارد، باید اولاً مشخص کند به کدام زبان است، ثانیاً روش متناسب با آن زبان را بیان نماید.

به اعتقاد ما قرآن ظاهری دارد و باطنی. ظاهر قرآن به زبان مردم است و با همان روش معمول زبان مردم باید آن را فهمید؛ امّا باطن قرآن به زبان ویژه ای است که تنها معصومان (پیامبر و ائمه) بدان آشنایند. مفسران باید برای نیل به باطن قرآن کریم به پیامبر(ص) و ائمه هدی علیه السلام رجوع کنند؛ زیرا آنها به زبان ویژه باطن قرآن آشنایند و تنها از طریق روایات پیامبر(ص) و ائمه علیه السلام آن حقایق می تواند مکشوف و تفسیر شود.

از جهت عوامل تاریخی، توجه به بحث «سیاق» در روش تفسیری مؤثر است. در تفسیر آیات آیا باید به سیاق توجه بشود یا نه؟ برای اتخاذ شیوه ای مناسب در اخذ سیاق، عامل تاریخی کیفیت نزول آیات، می تواند رهگشا باشد. اگر آیاتی پیوسته نازل شده باشد، باید به سیاق توجه کنیم و بر اساس آن تفسیر نماییم؛ اما اگر به لحاظ تاریخی آن آیات پیوسته نبوده و جدای از هم نازل شده باشد، سیاق نباید لحاظ شود و تفسیر، بدون ملاحظه سیاق انجام می گیرد؛ مثلاً اگر آیه «تطهیر» را همراه با آیات ما قبل ببینیم و سیاق را در آن مدنظر قرار دهیم، تفسیر خاصی خواهیم داشت؛ اما اگر به لحاظ تاریخی ثابت شد که این نیم آیه، جدای از آیات قبل و بعد، مستقلاً نازل شده است، قاعدتاً باید بدون ملاحظه سیاق، آن را تفسیر کنیم.

اما درباره قواعد تفسیر، باید بگویم که همه قواعد، رکن بوده، اهمیت زیادی دارند. همه این قواعد، عقلایی است و اگر در بیان این قواعد به روایاتی استناد شده، از باب تأیید می باشد. همه قواعد باید در تفسیر رعایت شود. عدم رعایت هر کدام موجب نقص در تفسیر خواهد بود و مفسر را از مراد واقعی خداوند دور خواهد داشت.

کتاب روش:

اگر بخواهیم با استفاده از قواعد تفسیری و مبانی دیگری که در بحث قبلی مطرح گردید، به یک روش علمی و تنقیح شده در تفسیر قرآن برسیم، با چه محدودیت ها و چه شرایطی مواجه می شویم؟

بابایی:

چنان که در پاسخ های قبل اشاره شد؛ از آنجا که زبان قرآن کریم همان شیوه محاوره ای و تفهیم و تفاهم مردم را دارد، باید در فهم قرآن کریم و تفسیر آن، همان روش عقلا را در فهم متون به کار گرفت. عقلا برای فهم معنای یک متن، معنای مفردات عبارت متن را در نظر می گیرند و به عنوان گام نخست در کشف مراد گوینده، معنای کلمات به کار رفته را ملاحظه می کنند. در هر زبانی واژه هایی برای معانی وضع می شود که این وضع، قراردادی است و بر حسب آن وضع معانی حقیقی الفاظ شکل می گیرد. گاهی به مناسبت هایی، آن الفاظ را در معانی مجازی ـ که گونه ای ارتباط با معانی حقیقی دارند ـ نیز به کار می برند. تا قرینه ای از طرف گوینده اقامه نشده باشد بر این که از کلمات معانی مجازی اراده شده است، عقلا عبارت گوینده را بر حسب معنای حقیقی کلمات تفسیر می کنند. این قرینه را اصطلاحاً قرینه صارفه می گویند قرینه صارفه می تواند قرینه لفظیه باشد و در عبارت مندرج گردد یا غیر لفظیه، مانند قرینه مقام یا فضای بیان کلام یا... باشد.

گاهی بر اثر مرور زمان، معانی حقیقی کلمات تغییر می یابد؛ مثلاً واژه ای در صدر اسلام معنای حقیقی شخصی داشته است و بر اثر مرور زمان، به تدریج آن قدر در معنای مجازی استفاده می شود که بر اثر کثرت استعمال همان معنای مجازی، به معنای حقیقی تبدیل می گردد و الان معنای حقیقی این واژه غیر از معنای حقیقی زمان نزول قرآن می گردد.

یکی از محدودیت ها و مشکلاتی که الان در تفسیر قرآن هست، این است که ما در بسیاری از مفردات نمی دانیم که معنای حقیقی زمان نزول با معنای حقیقی زمان حال تفاوت دارد یا نه. این نیازمند تلاش مفسر است که با کوشش علمی آن را بررسی کند و مشکل را حل نماید. یکی از راه های حل این مشکل آن است که مفسر در موارد استعمال واژه در زمان نزول قرآن تتبع کند و نثر و شعر فصیح آن دوره عرب را بررسی کند و ببیند این واژه در استعمال آن دوران، بدون قرینه چه معنایی داشته است. برخی از مفسران این روش را به کار برده اند؛ مثلاً در مجمع البیان برای کشف معنای حقیقی به اشعار آن دوره یا جملات رایج آن دوره تمسک می شود.

خود آیات و روایات نیز می تواند منبعی برای به دست آوردن معنای حقیقی واژه ها باشد و ما را از این محدودیت برهاند.

شیوه دیگر کشف معنای حقیقی کلمات، مراجعه به کتاب های لغت و فرهنگ واژه هاست؛ البته این کتاب ها هر قدر قدمت داشته باشد و به دوره نزول نزدیک باشد، اعتبار افزون تری دارد؛ زیرا فرهنگ هایی که اخیراً تدوین شده، شاید بیشتر به معنای حقیقی امروزه توجه داشته باشد.

نکته مهمی که اینجا باید در نظر گرفته شود، این است که اگر با تتبع در آثار پیشین یا فرهنگ نامه ها و کتب لغت، نتوانستیم به معنای حقیقی کلمه ای دست یابیم و شک کردیم که آیا معنای حقیقی کلمه تا دوره حاضر، تغییر کرده است یا نه، اصل عقلایی مهم دیگری با عنوان «اصالة عدم النقل» پیش کشیده می شود؛ یعنی اگر عقلا در مواردی شک کنند که آیا معنای حقیقی کلمه ای در گذر زمان تفسیر کرده یا نه و دلیلی بر تغییر آن نیابند، بنا را بر این می گذارند که از معنای حقیقی عدول نشده و همان معنای حقیقی امروزه نیز محفوظ است و نقلی از معنای حقیقی پیشین نشده است. البته این از باب استصحاب قهقرایی نیست، بلکه اصلی عقلایی است که در تفسیر متون آن را به کار می بندند و از محدودیت پیش گفته، خارج می شوند.

یکی دیگر از مواردی که در تفسیر متون باید رعایت شود، این است که باید توجه نمود کلام در چه فضایی صادر شده است. در بحث از قراین نیز بیان شد که باید عبارت گوینده را با توجه به فضای صدور آن در نظر گرفت. باز در اینجا هم، فاصله زمانی از زمان نزول قرآن، باعث شده است که فضای نزول آیه مشخص نباشد. فضای نزول، در تعیین مراد آیات مؤثر است و عدم توجه به فضای نزول ما را از معنا و مقصود اصلی آن دور می دارد. این هم یکی دیگر از محدودیت های تفسیر قرآن است. روش برون رفت از این معضل و محدودیت، تتبع تاریخی و تتبع در روایات می باشد. مشکل دیگری که در اینجا رخ می نماید، وجود احادیث مجعول است که بعضاً درباره سبب نزول آیه ای، چند قول گوناگون و گاه متضادی روایت شده است. مفسر باید با تمسک به دانش اصول، رجال و درایه، این محدودیت و مشکل را رفع نماید.

یکی دیگر از موارد، توجه به کیفیت نزول آیات است. مفسر باید برای تعیین مراد آیه، توجه کند که آیا همراه آیاتی دیگر نازل شده است یا از آیات دیگر جداست. مثلاً درباره آیه «یاایّها الرسول بلّغ ما انزل الیک من ربک»، شمار زیادی از اصحاب رسول اکرم(ص) گواهند که در سرزمین غدیر در سال دهم هجری نازل شده است و پیامبر(ص) آن روز بر ولایت علی علیه السلام تأکید کرده اند. برای اصحاب ابهامی نبوده است که مراد از «ما انزل»، مسئله ولایت علی علیه السلام می باشد. اما اینک که فاصله زمانی با زمان نزول آیه پیدا کرده ایم، مفسران درباره آن اختلاف کرده اند. برخی آن را مربوط به تخییر زنان پیامبر(ص) و برخی دیگر مربوط به جهاد دانسته اند. رفع این محدودیت ها، روش های مناسبی را می طلبد که بیان گردید.

رجبی:

من فکر می کنم با نگاهی دیگر به ظرفیت های موجودی که محققان علوم اسلامی در عرصه های گوناگون ایجاد کرده اند، می توان در این زمینه، محدودیت ها را رفع کرد. مثلاً در علم اصول، تحقیقات فراوانی صورت گرفته است و موشکافی ها و دقت هایی که در حوزه های مختلف انجام داده اند، در سطح جهان، بی نظیر است. این ظرفیت بالایی است که در روش تفسیری نیز می تواند استفاده شود و اگر این ظرفیت ها نبود، در نقطه آغاز می بودیم و با مشکلات بی شماری رو به رو می شدیم. مثلاً مباحث الفاظ در علم اصول برای تفسیر، بهره فراوانی دارد. همچنین درباره نقش عقل در فهم دین، در علم اصول و علم کلام تحقیقات ارزشمندی صورت گرفته است؛ حتی در مباحث منطقی و فلسفی، مباحث کارگشایی برای تفسیر وجود دارد و یک مفسر باید از این ظرفیت ها و زمینه ها استفاده کند و با دقت به روش فقها، اصولیان و حتی مفسران پیشین، در اتخاذ روش تفسیری بهره گیرد و در رفع محدودیت های تفسیری، از تجربه های آنان بهره گیرد. خلاصه این که در روش تفسیر باید از ظرفیت های سایر علوم اسلامی، مانند اصول، تاریخ، کلام، رجال و... استفاده شود. البته منظور این نیست که مفسر، بحث های موجود در آنها را مسلّم پندارد و صرفاً از آنها تقلید کند؛ بلکه منظور این است که به آنها نگاه محققانه داشته باشد و با پی گیری علمی، از این سرمایه ها استفاده نماید.

کتاب روش:

در بحث های پیشین اشاره شد که درباره روش های مفسران، برخی به روشمندی آنان قائل نیستند و آنها را صرفاً سلیقه هایی دربرداشت از قرآن می دانند. چه این نظر را بپذیریم یا نپذیریم، آیا امکان طبقه بندی روش های مفسران وجود دارد یا نه؟

بابایی:

امکان دسته بندی وجود دارد. البته طبقه بندی عقلی که محصور بین چند قسم باشد میسّر نیست؛ اما امکان دسته بندی استقرایی هست و می توان مجموعه روش های تفسیری را که تا به حال بوده، طبقه بندی کرد. ما در کتاب مکاتب تفسیری، آن را تحت عنوان طبقه بندی تفاسیر بحث کرده ایم. مجموع تفاسیری را که تاکنون نوشته شده است، می توان در چند عنوان دسته بندی کرد:

دسته اول، تفاسیر روایی محض می باشد. این تفاسیر، صرفاً روایات مربوط به آیات قرآن را جمع آوری کرده اند و هیچ اظهار نظری درباره آیات نداشته اند؛ مثلاً تفسیر «درّالمنثور» سیوطی و نیز «تفسیر القرآن العظیم» ابن ابی حاتم رازی از تفاسیر اهل سنت و «تفسیر عیّاشی» و تفسیر «نور الثقلین» و نیز «البرهان فی تفسیر القرآن» سید هاشم بحرانی، صرفاً روایات را ذیل آیات قرآن جمع کرده اند. البته برخی تفسیر قرآن را منحصر به روایات می دانستند، برخی دیگر یک مرجع روایی برای آیات قرآن تدوین کرده اند و به انحصار تفسیر در روش روایی محض معتقد نبودند.

دسته دوم، روش باطنی محض است. اینان اعم از این که ظاهر قرآن را هم مراد بدانند یا ندانند، در تفسیر خود صرفاً به بیان معانی باطنی آیات پرداخته اند و از بیان ظاهری آیات گذشته اند مگر اندکی از آنها که به عنوان مقدمه بیان باطنی، به بیان ظاهری هم اشاره ای کرده اند. البته برخی متذکر شده اند که به تفسیر ظاهری قرآن اعتقاد دارند اما چون تفسیر ظاهری زیادی انجام پذیرفته، فقط به تفسیر باطنی پرداخته اند.

«تفسیر القرآن الکریم» منسوب به محی الدین ابن عربی و تفسیر «عرائس البیان» و «حقایق التفسیر» از این دسته تفاسیر می باشند. تفسیر «مرأة الانوار» نیز تفسیر باطنی ـ روایی است که جلد اول مقدمه تفسیر می باشد که مبانی تفسیری و معانی باطنی قرآن را با اجتهاد در روایات به صورت الفبایی تدوین کرده است. جلد دوم آن نیز خود تفسیر می باشد که چاپ نشده است.

در روش باطنی محض، گرچه برای بیان باطن قرآن، اجتهاد می شود؛ اما چون نسبت به ظاهر قرآن اجتهادی نمی گردد، ما آن را قسیم روش سوم ـ یعنی روش اجتهادی ـ قرار دادیم.

دسته سوم، روش اجتهادی است. این گروه در تفسیر ظاهر آیات قرآن، اجتهاد می کنند. روش اجتهادی، گرایش های مختلفی دارد. برخی در اجتهاد خود برای تفسیر قرآن، بیشتر از خود قرآن استفاده کرده اند؛ گرچه از امور دیگر نیز بهره برده اند. این گرایش را می توان روش تفسیر اجتهادی قرآن به قرآن نامید. تفسیر «المیزان» علامه طباطبایی و تفسیر «اضواء البیان» از اهل سنت، در این دسته جای دارند.

دسته دیگر، در تفسیر آیات و اجتهاد در ظاهر قرآن، از روایات استفاده زیادی کرده اند. این دسته را روش اجتهادی ـ روایی می نامیم. تفسیر طبری و تفسیر ابن کثیر از اهل سنت، و تفسیر «کنز الدقایق» و «تفسیر صافی» از شیعیان، جزو این روش تفسیری می باشند. برخی دیگر در اجتهاد خود به بحث ها و تحلیل های ادبی پرداخته اند که تحت عنوان اجتهادی ـ ادبی از آن یاد می کنیم. برخی دیگر در اجتهاد خود جنبه های عقلی و فلسفی را مدّ نظر داشته اند که روش اجتهادی ـ عقلی نامیده می شود. گروهی دیگر در اجتهاد خود، مباحث علمی و تجربی را به کار گرفته اند که آن را با عنوان اجتهادی ـ علمی ذکر می کنیم.

دسته دیگر، در تفسیر قرآن، از همه موارد مذکور استفاده کرده اند؛ یعنی از روایات، آیات، تحلیل های ادبی، تحلیل های عقلی و... بهره برده اند. این دسته را روش تفسیری جامع می نامیم. این دسته، خود به دو گروه تقسیم می شود: نخست گروهی که فقط به بیان ظاهر قرآن پرداخته که آن را روش اجتهادی ـ جامع نام نهاده ایم، گروه دوم علاوه بر اجتهاد در ظاهر قرآن، معانی باطنی قرآن را نیز بیان کرده اند که این روش را روش اجتهادی ـ باطنی می نامیم. نتیجتاً تقسیم بندی ما از روش های تفسیر قرآن چنین می شود که در تقسیم بندی اول، روش روایی محض، روش باطنی محض و روش اجتهادی است، سپس روش اجتهادی را به روش اجتهادی قرآن به قرآن، روش اجتهادی ـ روایی، روش اجتهادی ـ ادبی، روش اجتهادی ـ عقلی، روش اجتهادی ـ علمی، روش اجتهادی ـ جامع و روش اجتهادی ـ باطنی تقسیم کردیم. البته این دسته بندی از ماست و دیگران می توانند دسته بندی های دیگر ارائه دهند.

کتاب روش:

روش اجتهادی را، متفاوت با روش عقلی بیان کردید. این روش اجتهادی چه ویژگی هایی دارد؟

بابایی:

نقطه مشترک روش های اجتهادی، تلاش و کوشش علمی است که مفسر در تفسیر ظاهر آیات قرآن انجام می دهد. در مقابل روش روایی محض که تنها روایات را ذیل آیات جمع کرده است و نیز در مقابل روش باطنی محض که هیچ اجتهادی در فهم مراد ظاهر قرآن به کار نرفته و تنها به بیان معانی پرداخته می شود؛ گرچه در بیان باطن قرآن اجتهادی هم داشته باشد.

رجبی:

در تفسیر اجتهادی، منظور، اجتهاد و کوشش در تعیین مراد ظاهر قرآن است. بسا روش های دیگر نیز اجتهادی داشته باشند؛ ولی روش اجتهادی نیستند؛ چون روش باطنی محض، اساساً به ظاهر قرآن نمی پردازد، هر چند اجتهادی در بیان باطن بکنند. در روش روایی محض نیز مفسر در تعیین مراد ظاهر قرآن کوششی نمی کند، هر چند در دسته بندی روایات نوعی اجتهاد داشته باشد.

کتاب روش:

در تقسیم بندی فوق، روش اجتهادی ـ ادبی ذکر شد؛ اما تفسیرها و تحقیق های ادبی حول قرآن کریم بسیار گسترده است، مانند تفسیر کشاف، مفردات راغب، «معانی البیان» فرّاء و... آیا می توانیم بگوییم روش تفسیر ادبی محض و روش تفسیر اجتهادی ـ ادبی.

بابایی:

شاید کتاب هایی مانند «معانی القرآن» را بشود جزو روش تفسیری ادبی محض بیان کرد. در این تحقیقات، صرفاً وجود ادبی آیات بررسی شده یا صرفاً معانی لغوی قرآن بحث گردیده است؛ مانند کتاب مفردات راغب. ما در دسته بندی خود اینها را نیاورده ایم، چون آن را تفسیر نمی دانیم. در روش اجتهادی ـ ادبی که در مقابل دیگر روش ها ذکر شد، مفسر برای فهم معانی آیات تلاشی علمی کرده و در این تلاش، بیشتر از تحلیل های ادبی بهره گرفته است؛ مانند تفسیر «کشاف» زمخشری، «جوامع الجامع» و...

کتاب روش:

تفاوت روش باطنی و تأویلی که نگاهی عرفانی به آیات دارد با دیگر روش ها، به لحاظ منبع تفسیری و منبع معرفتی می باشد. آیا اجتهاد در این شیوه نیز مانند سایر روش ها، اجتهادی معمولی و متعارف است یا این که در روش باطنی تنها به روش شهودی آیات را تفسیر می کنیم یا این که فقط یکی از منابع معرفتی، شهود است و معنای اجتهاد، معنایی عام است که هم شامل شهود عرفانی و هم شامل اجتهاد و تلاش علمی متعارف در اخذ معانی باطنی قرآن می شود؟

بابایی:

در روش تفسیر باطنی محض، اساساً ظاهر آیات مد نظر نیست و ممکن است در بیان معانی باطنی قرآن مفسر فقط بر اساس ذوق عرفانی خود یا اصطلاحات عرفا، آیات را تفسیر کنند؛ یا مانند ابوالحسن عاملی در «مرأة الأنوار» بر اساس روایاتی که معانی باطنی قرآن را بیان کرده، معانی باطنی قرآن را بررسی کرده است؛ منتها ایشان توسعه داده، مثلاً روایتی که معنای باطنی آیه ای را بیان کرده، ایشان آن روایت خاص را در تفسیر آیاتی دیگر که روایت باطنی درباره آن وجود ندارد، به کار گرفته است. یا از برخی تفاسیر که در زیارات درباره ائمه علیه السلام به کار رفته، در تفسیر آیات استفاده کرده است؛ مثلاً تعبیر «یا فلک النجاة» را در آیات بر ائمه علیه السلام حمل کرده اند.

به هر حال منابع روش تفسیر باطنی محض، متفاوت است؛ بعضی روایات است، بعضی منابع عرفانی و امثال آن است.

کتاب روش:

با این بیان، روش تفسیر باطنی محض چه تفاوتی با تفسیر به رأی دارد؟

بابایی:

اگر تفسیر به رأی را تفسیر برای ترویج رأی خود و با هدف تأکید بر نظر خود با ابزار قرار دادن قرآن، در نظر بگیریم، تفسیر باطنی محض که ذکر کردیم، تفسیر به رأی تلقی نمی شود؛ زیرا در تفسیر باطنی محض، مفسر نه با قصد ترویج رأی خود، بلکه برای نیل به حقیقت مراد خداوند متعال به تفسیر می پردازد. هر چند ممکن است کسانی باشند که بخواهند نظر عرفانی و باطنی خود را با ابزار قرآن ترویج کنند. این دیگر تفسیر باطنی محض مذکور نیست؛ بلکه تفسیر به رأی می باشد.

کتاب روش:

برخی بر اساس یافته های علمی و تجربی در یک مقطع خاص زمانی، به تفسیر قرآن پرداخته اند؛ در حالی که پس از آن دوره، بعضی از آن اصول علمی، تغییر کرده و بسا ضد آن نظریه پذیرفته شده است. آیا این گونه تفسیر را می توان جزء تفسیر به رأی تلقی کرد یا نه؟ آیا تفسیر طنطاوی، اصول علمی زمان خود را مبنا و اساس قرار داده، یا تفسیری اجتهادی است؟ آیا می توان از روایات نهی از تفسیر به رأی، روشی تفسیری را اتخاذ کرد که شامل این مبانی نیز باشد؟

رجبی:

بخشی از تفسیر طنطاوی، تقریباً عین عبارات بیضاوی است که تفسیری تحت اللفظی است و تقریباً تفسیر اجتهادی مختصر محسوب می شود. بخش دیگر این تفسیر، توضیحاتی است از خود طنطاوی. طنطاوی خودش این بخش را جدا کرده و شاید این بخش را جزو تفسیر نشمرده باشد. در بخش توضیحات بحث های گوناگونی هست از نصیحت گرفته تا طب و...؛ لذا شاید تفسیر طنطاوی را نتوان در ذیل تفسیر علمی قرار داد.

بعضی قرآن را با مبنای دستاوردهای علمی خاصی، تفسیر کرده اند. در این گونه تفسیر، اگر مفسر به لحاظ مبنا قرار دادن علوم تجربی و مسلم انگاشتن آن ها، تلاش کند قرآن را با آن سازگار کند، یقیناً در ورطه تفسیر به رأی افتاده است. اما گاهی مفسر با لحاظ یافته علمی، آیات قرآن را بررسی می کند و می خواهد واقعاً بداند آیا در قرآن کریم قراینی در تأیید یا نفی آن یافته علمی وجود دارد یا نه؟ در این رویکرد، یافته علمی، مبنا اخذ نشده، بلکه صرفاً منبّه و زمینه طرح سؤال است و حین تفسیر نیز این نگرانی نیست که مبادا قرآن این اصل تجربی را نپذیرد. این روش مواجهه با اصول علوم تجربی در تفسیر، تفسیر به رأی تلقی نمی شود؛ چون از روش صحیح عدول نکرده و قرآن را تابع چیزهای دیگر نداشته است.

فیلسوفان علم نیز تصریح کرده اند که اصول قطعی در حیطه علوم تجربی به ندرت یافت می شود و همواره در تحول است؛ لذا نمی تواند مبنا قرار گیرد. علوم تجربی ـ به تعبیر برخی ـ می تواند سکوی پرش و زمینه طرح سؤال باشد.

چنان که آیت الله بروجردی رحمهم الله معتقد بودند که برای غنای فقه شیعی، فقه اهل سنت باید دقیقاً بررسی شود.

حضرت علی علیه السلام می فرماید «فاتهموا علیه آرائکم فاستغشّوا فیه اهوائکم» و نیز می فرماید که آیا قرآن را تابع رأی خود قرار می دهید یا رأی خود را تابع قرآن می خواهید؛ بنابراین مواجهه با قرآن با زمینه دستاوردهای علمی و استنطاق قرآن درباره یافته های علوم تجربی، اشکالی ندارد، حتی با مبنا قرار دادن توجه به این زمینه خاص؛ اما اگر قرآن را تابع یافته های علوم تجربی قرار دهد، این تفسیر به رأی نکوهیده است و لغزشگاه حساسی است.

کتاب روش:

مباحث هرمنوتیک در تفسیر متون مقدس چه نسبتی با مباحث روشی تفسیر قرآن کریم دارد. آیا این دو حوزه رابطه ای با هم دارند یا هر کدام عرصه جداگانه ای را می کاود؟

رجبی:

مباحث هرمنوتیک به لحاظ تاریخی، آراء و نحله های آن، وادی گسترده ای است و از گنجایش این میزگرد، افزون تر است. به اجمال باید گفت که شروع مباحث هرمنوتیک، شبیه همین بحث های روش های تفسیری ماست. آنها هم معتقد بودند که متون مقدس، مرادات و معناهایی دارد که باید نیل به این معانی، روشمند شود.

در تداوم این سیر، بحث های دیگر پیش آمد که اساساً به نقطه مقابل اهداف قبلی منجر گردید و اصل مراد نفی گردید یا نهایتاً غیر قابل دسترسی تلقی شد.

بحث های مبانی تفسیر در حوزه هرمنوتیک به جایی می رسد که در تطبیق با روش های تفسیری که برای قرآن مطرح کردیم، به نتایج دیگر گونه ای می انجامد؛ مثلاً با نوع تلقی از مراد متون، تفسیر به رأی، موجّه و بسا تنها روش تفسیری معرفی می شود و تقسیم تفسیر به صحیح و غیر صحیح ناممکن می شود.

آنچه هرمنوتیست ها طرح کرده اند، بیشتر ناظر به مبانی تفسیر است. در نسبت سنجی بین مباحث هرمنوتیک و مباحث روش های تفسیری ما، بحث های هرمنوتیک سه دسته می شوند. دسته نخست، در مباحث ما نیز بوده است. بسیاری از مباحث الفاظ، فضای نزول و... از این دسته اند که دانشمندان مسلمان به نتایج دقیق تری هم رسیده اند.

دسته دوم از مباحث هرمنوتیست ها، در حوزه دانش تفسیری ما، اساساً مسلّم انگاشته می شود و دانشمندان مسلمان نیازی بدان نمی بینند. این ها اصول موضوعه ای هستند که مفروغ عنه می باشند.

بحث از این که متون مقدس معنا و مراد مشخصی دارند یا مانند تابلوی هنری اند که خالی از معنایند و مراد مؤلف، جایگاهی ندارد و بسا یک متن را خواننده از مؤلف آن نیز بهتر بفهمد؛ این گونه مباحث در مباحث تفسیری، جایگاهی نداشته و در تفسیر قرآن از این بحث ها گذاشته اند؛ زیرا در تفسیر قرآن ما در پی خلق معنا نیستیم، بلکه در پی کشف هستیم و اصلاً این سؤال مطرح نیست که آیا خداوند می خواسته مطلبی بگوید یا نه؟

دسته سوم مباحثی است که پیش تر مطرح نبوده و معلول نگرش خاص غربیان به متون مقدس است.

بالاخره اگر مبنا این باشد که در فهم متون، قرائت رسمی و درستی ممکن نباشد یا متن فاقد معنای نهایی انگاشته شود و مؤلف تنها مؤلف بشری تصوّر شود و رابطه متن و مؤلف گسسته پنداشته شود، این نگرش پیش می آید؛ اما به اعتقاد ما خداوند که پدید آوردنده قرآن کریم است، اهدافی دارد و قصد انتقال آن را داشته است، خطا، سهو، نیسان، جهل و... در آن راه ندارد. با این مبنا، دیگر جایی برای بسیاری از مباحث هرمنوتیک نمی ماند؛ زیرا آن بحث ها، بیشتر ناظر به پدیدآورندگان معمولی بشری است.

با توجه به گسترش علوم، در دوره های اخیر، احتمالاً رویکردهای جدیدی در تفسیر پیش آمده است. بحث های هرمنوتیک، چه رویکردهای تفسیری را پیش آورده و اثر آن در فضای تفسیری و مواجهه با قرآن کریم چه بوده است؟

رجبی:

در حوزه تفسیری ما و برای مفسران جدّی ما، این مباحث چندان تأثیری نداشته، جزء تأثیر تنبیهی. با این تنبیه احیاناً در مقام تفسیر آیه، شبهاتی که بر اثر طرح مباحث هرمنوتیکی پیش آمده، پاسخ یافته و آیه، متناظر با بحث خاص هرمنوتیکی تفسیر شده است. اما تفسیر و روش تفسیری ما بر اثر این مباحث، تغییر خاصی نیافته و رویکرد جدید و تفاسیر متفاوت به وجود نیامده است.

نهایتاً مباحث هرمنوتیک موجب تنبهاتی شد که در تفسیر قرآن، ادبیات جدید، ظرافت های خاص، تذکر نکات ویژه و تنقیح مبانی تفسیر را موجب گردید.

کتاب روش:

با این بیان، طرح مباحث هرمنوتیک موجب تغییر اساسی در روش های تفسیر نگردیده، اما تأثیرات تنبهی داشته است. در کنار این تنبهات مثبت، چه آسیب هایی را پیش آورده است؟

رجبی:

متأسفانه رواج یافتن مباحث هرمنوتیک ـ به خصوص در سال های اخیر ـ موجب شد که عده ای بدون داشتن صلاحیت علمی و بدون داشتن زمینه های لازم برای تفسیر و مبانی درست آن، وارد حوزه تفسیر شدند و در فضای برداشت از قرآن، آسیب های جدی وارد کردند؛ هر چند کتاب مستقل تفسیری هم ننوشته اند.

طرح مباحث هرمنوتیک موجب عدم توجه برخی افراد کم اطلاع و فاقد صلاحیت علمی به مبانی تفسیر و نفی اساسی آن گردیده است. طرح مباحث هرمنوتیک بدون توجه و تنقیح مبانی تفسیری، موجب انحرافات گسترده و تحریف و تفسیر به رأی قرآن خواهد شد و این بزرگ ترین آسیب و نفی اساس تفسیر خواهد بود.

البته افراد شاخص و دانشوری به این آسیب ها گرفتار نشده اند؛ اما در فضای فرهنگی این آسیب در مواجهه با قرآن پیش آمده است.